

نقد و بررسی کتاب جامعه‌شناسی معرفت و علم*

• دکتر حمید عباداللهی^۱

چکیده

کتاب جامعه‌شناسی معرفت و علم^۲، کتابی مقدماتی برای آشناسازی علاقه‌مندان به مباحث نظری موجود در دو حوزه جامعه‌شناسی علم و معرفت است.

در فصل نخست کتاب، با عنوان «داستان جامعه‌شناسی معرفت و علم»، تفکری اجتماعی از نظر تاریخی بررسی می‌شود که در نهایت به شکل‌گیری جامعه‌شناسی معرفت و بعدها جامعه‌شناسی علم منجر شد. فصل دوم کتاب با عنوان «شناخت و جامعه»، موضوعات متنوعی را شامل می‌شود، که به رابطه شناخت و جامعه اختصاص دارد. در فصل سوم کتاب، بررسی نسبتاً تفصیلی آرای سه جامع‌شناس مطرح در حوزه جامعه‌شناسی معرفت - مارکس، دورکهایم و مانهایم - بررسی می‌شود. فصل چهارم کتاب، با عنوان «تجدد و زندگی روزمره، رویکرد ساخت اجتماعی واقعیت در جامعه‌شناسی معرفت معرفی می‌شود. در فصل پنجم کتاب - برخلاف فصل‌های قبل - درباره جامعه‌شناسی علم بحث و نظریات رابرت کینگ مرتون و نقدهای وارده بر وی معرفی می‌شود. فصل ششم، چرخش‌های انجام شده در فلسفه علم و تا حدودی در جامعه‌شناسی علم توضیح داده می‌شود. فصل هفتم کتاب به نظریات جامعه‌شناسی علم جدیدی اختصاص دارد که تحت تاثیر چرخش‌های فلسفی متأخر به وجود آمده‌اند. آخرین فصل کتاب با عنوان «رویکرد فلسفی و جامعه‌شناختی به معرفت: ماکس شلر»، به بررسی آرای ماکس شلر اختصاص دارد.

مقدمه

کتاب جامعه‌شناسی معرفت و علم، به عنوان یک کتاب دانشگاهی، در حالی به جامعه علمی عرضه شده که تدریس دروس «جامعه‌شناسی معرفت» و «جامعه‌شناسی علم»، به دلیل کمبود کتب در این دو

* نامه علوم انسانی، شماره ۱۷، زمستان ۱۳۸۶ و بهار ۱۳۸۷، صص ۱۴۳-۱۶۵.

حوزه، همواره با مشکلات جدی مواجه بوده است. با توجه به اهمیت این کتاب در از میان برداشتن بخشی از خلای مذکور، نقد و بررسی موشکافانه آن می‌تواند اهمیتی شایان توجه داشته باشد.

کتاب *جامعه‌شناسی معرفت و علم* را می‌توان کتابی مقدماتی برای علاقه‌مندان به حوزه‌های جامعه‌شناسی علم و معرفت دانست. این کتاب در هشت فصل سازمان یافته و با آگاهی وافیه بر ارتباط بین حوزه «جامعه‌شناسی علم» با حوزه گسترده‌تر «جامعه‌شناسی معرفت» نگاشته شده است. ساختار ارتباطی کتاب در مرتبط ساختن مباحث کتاب به مباحث جامعه‌شناسی علم و رویکردهای نظری موجود در آن، دلالت بر آن دارد که کتاب با نگاهی کاملاً نظری نگاشته شده و در آن، جامعه‌شناسی علم به عنوان بخشی از جامعه‌شناسی معرفت تعریف شده است. همچنین، این کتاب با حرکت در مرز بین دو رشته جامعه‌شناسی معرفت و جامعه‌شناسی علم، خوانندگان را متوجه ارتباطات تنگاتنگ بین این دو رشته می‌کند. با وجود توانایی کتاب در معرفی مقدماتی مباحث نظری موجود در حوزه جامعه‌شناسی علم و تا حدودی جامعه‌شناسی معرفت، هیچ یک حوزه‌های جامعه‌شناسی معرفت و علم عمیقاً در آن بحث و بررسی نشده است. در واقع خصلت مقدماتی این کتاب، مانع از ورود عمیق آن به یکی از دو حوزه مورد بحث شده است.

معرفی کتاب

با نگاهی به فصل‌های کتاب می‌توان سیر مباحث موجود در کتاب را شناسایی کرد: پس از مقدمه کتاب، عناوین فصل‌های آن به شرح زیر است:

فصل اول: داستان جامعه‌شناسی معرفت و علم

فصل دوم: شناخت و جامعه

فصل سوم: دیدگاه‌های کلاسیک در باب جامعه‌شناسی معرفت

فصل چهارم: تجدد (مدرنیته) و زندگی روزمره

فصل پنجم: جامعه‌شناسی علم

فصل ششم: دیدگاه‌های در حال تغییر در باب معرفت علمی

فصل هفتم: جامعه‌شناسی‌های جدید معرفت علمی و مسئله نسبی‌باوری

فصل هشتم: رویکرد فلسفی و جامعه‌شناختی به معرفت: ماکس شلر^۳

نقد و بررسی کتاب *جامعه‌شناسی معرفت و علم*، پیش از هر چیز، نیازمند بررسی ساختار تألیفی آن است. این کتاب در هشت فصل سازمان یافته و همان‌طوری که در مقدمه کتاب (ص ۲) ذکر شده، بخش عمده‌ای از این کتاب (۶ فصل از ۸ فصل)، ترجمه‌ای است از کتابی تحت عنوان *جامعه‌شناسی معرفت* تألیف دیوید گلوور و شیلا استرابریج^۴ و بقیه (فصل اول و هشتم) مقالاتی است که دکتر محمد توکل به ۶ فصل مورد بحث افزوده است. نخستین مقاله دکتر توکل با عنوان «داستان جامعه‌شناسی معرفت و علم»، به عنوان فصل اول کتاب جای داده شده است. مقاله دوم، مقاله‌ای است تحت عنوان «رویکرد فلسفی و جامعه‌شناختی به معرفت: نظر ماکس شلر» که فصل هشتم کتاب - یعنی آخرین فصل کتاب - را تشکیل می‌دهد. در اینجا باید خاطر نشان ساخت که فصل هشتم این کتاب، ترجمه‌ای است از بخشی

از کتاب انگلیسی دکتر توکل تحت عنوان *جامعه‌شناسی معرفت: مسائل نظری*^۵ که سال‌ها پیش آن را تألیف کرده است. با توجه به این نکات، کتاب *جامعه‌شناسی معرفت و علم*، ترجمهٔ یک کتاب مشخص انگلیسی نیست، بلکه گزینشی از فصل‌های مختلف حداقل دو کتاب انگلیسی است و دقیقاً به همین دلیل به لحاظ «ساختار تألیفی»، بخش‌های نسبتاً متمایزی دارد، به این صورت: فصل‌های دوم تا هفتم، فصل اول، و فصل هشتم.

فصل نخست، با عنوان «داستان جامعه‌شناسی معرفت و علم»، به بررسی تاریخی تفکری اجتماعی اختصاص دارد که نهایتاً به شکل‌گیری جامعه‌شناسی معرفت و بعدها جامعه‌شناسی علم منجر شد. این فصل، با ادعای وجود استدلال‌های «ثبات» و «تابعی بودن» اندیشه و معرفت در فلسفه‌های پیشامدرن (فلسفه‌های هندی، چینی، یونانی و اسلامی) آغاز می‌شود (ص ۶). در گام بعد، ایده‌های «ثبات» و «تابعی بودن» اندیشه در فلسفه مدرن بررسی می‌شود. در این بخش از فصل اول، اشارتی به دیدگاه‌های عقل‌گرایان و تجربه‌گرایان شده است و به تدریج نحوهٔ شکل‌گیری سنت‌های مارکسی^۶، دورکایمی^۷، وبری^۸ و شلری^۹ جامعه‌شناسی معرفت، به لحاظ تاریخی، ریشه‌یابی می‌شوند. در این ریشه‌یابی، به اختصار به نظرهای فلسفه‌ای همچون ویکو^{۱۰}، روسو^{۱۱}، مونتسکیو^{۱۲}، کانت^{۱۳}، ديلتای^{۱۴}، هگل^{۱۵}، هگلیمان جوان و کنت^{۱۶} در مورد رابطهٔ فکر و جامعه و تأثیر واقعیت‌های محیطی بر شکل‌گیری فکر اشاره شده است (ص ۹-۷). تقسیم‌بندی سنت‌های جامعه‌شناسی معرفت بر پایهٔ کشورهای تولیدکنندهٔ آن، شیوه‌ای است که در فصل اول کتاب، جامعه‌شناسی معرفت به کمک آن معرفی شده است (ص ۱۸-۱۵). در فصل نخست کتاب، پس از بررسی جریان تفکر اجتماعی منتهی به جامعه‌شناسی معرفت، تاریخ جامعه‌شناسی علم بررسی و در این بین به اسامی عالمان بسیاری همچون مرتون^{۱۷}، بوریس هسن^{۱۸} و تامس کوهن^{۱۹} اشاره می‌شود (ص ۲۶-۲۲). در نهایت باید خاطر نشان ساخت که این فصل برخلاف بقیهٔ فصل‌های کتاب به زبان فارسی نوشته شده و همانند فصل‌های دیگر کتاب، از زبان دیگری به زبان فارسی برگردانده نشده است. با وجود این، فصل نخست کتاب به سبک فنی و گزین‌گویه نگاشته شده است.

فصل دوم کتاب با عنوان «شناخت و جامعه»، موضوعات متنوعی را شامل می‌شود و به رابطهٔ شناخت و جامعه اختصاص دارد. در آغاز این فصل، با طرح بحث «نفس‌تنگی، حجامت و جادوگری»، تعیین اجتماعی دانش پزشکی در ارتباط با نفس‌تنگی بررسی (ص ۲۷) و سپس دربارهٔ «ایدهٔ جادوگر بودن زنان در قرون وسطی» در ارتباط با جامعهٔ آن زمان بحث می‌شود (ص ۲۸-۲۷). «تعیین اجتماعی زمان»، ایدهٔ دیگری است که این فصل به آن می‌پردازد. در این بخش، مفهوم زمان در جامعهٔ سنتی افریقا و مطالعات مردم‌شناختی انجام شده در مورد «ارتباط نظام تولید و زمان» بررسی می‌شود (ص ۳۱-۲۹). این بحث نهایتاً با این نتیجه‌گیری به پایان می‌رسد که بین سازمان اجتماعی و الگوی کار از یک سو، و تلقی از زمان از سوی دیگر پیوند تنگاتنگی وجود دارد. کاربرد تبیین کارکردگرایانه برای مطالعهٔ زمان اجتماعی، موضوعی است که فصل دوم کتاب با آن به پایان می‌رسد (ص ۳۵-۳۱). فصل دوم با این ایدهٔ کارکردگرایانهٔ سوروکین^{۲۰} و مرتون به انتها می‌رسد که «تلقی از زمان، به اندازه و پیچیدگی گروه‌های اجتماعی وابسته است» (ص ۳).

فصل سوم کتاب، تحت عنوان «دیدگاه‌های کلاسیک در باب جامعه‌شناسی معرفت»، یکی از فصل‌های قابل توجه کتاب به شمار می‌رود. در این فصل، درباره‌ی آرای سه جامعه‌شناس مطرح در حوزه‌ی جامعه‌شناسی معرفت - یعنی مارکس، دورکهایم و مانهایم - به شکلی نسبتاً تفصیلی بحث شده است. این فصل با بحث «مارکس و نظریه‌ی ایدئولوژی» آغاز می‌شود (ص ۳۶). شکل‌گیری ذهن و آگاهی در شرایط اجتماعی، تعین طبقاتی آگاهی، مسلط بودن آگاهی و اندیشه‌ی طبقات مسلط بر کل اندیشه‌های موجود در جامعه برای بازتولید روابط سلطه‌ی اقتصادی (نظریه‌ی ایدئولوژی مسلط)، خاصیت «توهم‌دهی» و «مشروعیت‌بخشی» ایدئولوژی، حضور اندیشه‌ی راستین (آگاهی راستین طبقه‌ی کارگر) با وجود طبقاتی بودن جامعه‌ی سرمایه‌داری، از اهم مباحثی است که این فصل با آنها شروع می‌شود (ص ۴۰ - ۳۶). مبحث بعدی طرح شده در این فصل، موضوع مارکسیستی «زمان و سرمایه‌داری صنعتی» است که به مطالعه‌ی تامپسون^{۲۱} تحت عنوان «زمان، انضباط کاری و سرمایه‌داری صنعتی» اختصاص دارد. تامپسون با رهیافتی تاریخی که برآمده از دستگاه تحلیلی مارکسیسم است، مقوله‌ی «زمان» را از دوران قرون وسطی تا عصر سرمایه‌داری صنعتی بررسی می‌کند (ص ۴۳ - ۴۰). تأثیر کالایی‌شدن نیروی کار و جدا شدن «قدرت کار» از مقوله‌ی کار، پیوند پرداخت‌های نقدی با مقوله‌ی زمان و اثر این پیوند بر تلقی از مقوله‌ی زمان در عصر سرمایه‌داری، مهم‌ترین مسائلی است که در این مطالعه‌ی تامپسون به آنها پرداخته شده است (ص ۴۳ - ۴۰). در ادامه، نقد «نظریه‌ی ایدئولوژی مسلط»^{۲۲}، پایان‌بخش معرفی جامعه‌شناسی معرفت مارکسیستی است (ص ۴۶ - ۴۳). این نقد عمدتاً برگرفته از کتابی تحت عنوان «نقد نظریه‌ی ایدئولوژی مسلط» تألیف ابرکرامبی، هیل و ترنر^{۲۳} است که در آن ادعا شده است که نمی‌توان نظریات منسجم طبقه‌ی حاکم (ایدئولوژی مسلط) را در همه‌ی دوره‌های تاریخی شناسایی کرد. از نظر آنها، کارکرد ایدئولوژی مسلط، عمدتاً کارکرد انسجام‌بخشی است - که بر مبنای آن، بخش‌های مختلف طبقه‌ی حاکم به یکدیگر نزدیک‌تر می‌شوند - نه کارکرد ایجاد سلطه در بین طبقات حاکم و محکوم (ص ۴۵). فصل سوم با بحث «دورکایم و جامعه‌شناسی معرفت دورکایم» پیگیری شده است و به آرای دورکایم و موس^{۲۴} در کتاب طبقه‌بندی ابتدایی^{۲۵} اختصاص داده شده است (ص ۵۰ - ۴۶). در این بخش از فصل سوم، جریان تاریخی معرفت از نظر دورکایم و موس به بحث گذاشته شده است: «نیاز به زندگی جمعی»، خلق شدن نمادها و سمبل‌های جمعی (برای مثال، توتم‌ها) در نتیجه‌ی زندگی جمعی، کارکرد این نمودگارهای جمعی^{۲۶} برای طبقه‌بندی اولیه‌ی اشیا، شکل‌گیری شیوه‌های کهن و پیشاعلمی طبقه‌بندی، و نهایتاً ظاهر شدن شیوه‌ی منطقی فکر کردن. از نظر دورکایم و موس، علم جدید، نتیجه‌ی نهایی همین طبقه‌بندی‌های ابتدایی است (ص ۴۹). پس از طرح آرای دورکایم و موس، فصل سوم با بررسی نظرهای مانهایم تداوم می‌یابد (ص ۵۵ - ۵۰). تأثیرپذیری جامعه‌شناسی معرفت نظرهای مانهایم از نظریه‌ی ایدئولوژی مارکس و آمیختگی آن با سیاست، آشکال معرفت ایدئولوژی^{۲۷} و «اتوپیا» و جایگاه طبقاتی آنها، مهم‌ترین مباحث طرح شده درباره‌ی جامعه‌شناسی معرفت مانهایم است. مانهایم جامعه‌شناسی معرفت خود را با این مفروض مارکسیستی آغاز می‌کند که در جامعه ذاتاً گروه‌های اجتماعی متخاصم وجود دارد که برای کسب سلطه با یکدیگر مبارزه می‌کنند و این مبارزه بر عقاید و اندیشه‌های آنها تأثیر می‌گذارد. عقاید و اندیشه‌ها در بستر مبارزات طبقاتی بسط می‌یابد و از موقعیت حاضر هر گروه فراتر می‌روند و خلق آرمان‌های گروه را

باعث می‌شوند که به لحاظ موقعیت استعلایی بر دو نوع‌اند: ایدئولوژی و اتوپیا. ایدئولوژی گذشته‌نگر (حافظ نظام کهنه) و اتوپیای آینده‌نگر (درصد خلق شرایط اجتماعی جدید) است (ص ۵۲ - ۵۱). فصل سوم کتاب با نظرهای مانهایم در خصوص روش جامعه‌شناسی معرفت (ص ۵۴ - ۵۳) و شناسایی پنج نوع جهان‌بینی معاصر از جانب مانهایم (ص ۵۵ - ۵۴) پایان می‌پذیرد.

در فصل چهارم کتاب، با عنوان «تجدد و زندگی روزمره»، رویکرد ساخت اجتماعی واقعیت^{۲۷} در جامعه‌شناسی معرفت معرفی می‌شود. این رویکرد، که پیتر برگر و توماس لاکمان^{۲۸} در کتاب ساخت اجتماعی واقعیت آن را طرح کرده‌اند، به بررسی معرفت عوامانه اختصاص دارد. چگونگی ساخته شدن و به کار گرفته شدن «ذخیره دانش» و تأثیر آن بر شکل‌یابی کنش افراد در زندگی روزمره، وجود جهان‌های اجتماعی مختلف زندگی روزمره و شکل‌گیری شناخت افراد از این جهان‌ها، نقش نظام‌های معنا و به ویژه زبان در نحوه شناخت و معناسازی ما از واقعیت‌های اجتماعی، محورهای مباحث مطرح شده درباره رویکرد ساخت اجتماعی واقعیت به شمار می‌رود. در فصل چهارم کتاب، محوریت «ذهن جمعی» و ساخت‌یابی اجتماعی آن در نظریات برگر و لاکمن ریشه‌یابی شده و ناشی از تأثیرپذیری توأمان برگر و لاکمن از رویکرد تفسیر گرایانه وبر (تأکید بر ماهیت معنادار رفتار اجتماعی)، رویکرد کنش متقابل‌گرا (تأکید بر فرایند دیالکتیکی ساخت واقعیت)، رویکرد جمع‌گرا، ساختارگرا و عینیت‌گرای دورکایمی (تأکید بر سازمان‌یافتگی رفتار انسان‌ها تحت تأثیر نهادهای اجتماعی) و رویکرد پدیدارشناسانه (تأکید بر میان ذهنیت و دیالکتیک آگاهی مابین افراد در جهان‌های اجتماعی) دانسته شده است (ص ۵۹ - ۵۶). بخش زیادی از فصل چهارم، به بررسی نمونه‌ای سه مطالعه‌ای که در رویکرد ساخت اجتماعی واقعیت صورت گرفته است، اختصاص دارد: «ازدواج و بازسازی جهان اجتماعی»، «دگرگونی آگاهی روزمره تحت تأثیر مدرنیته»، «تحلیل تجددزدایی در غرب» (ص ۷۱ - ۵۹).

فصل پنجم، کتاب، برخلاف فصول قبل، درباره جامعه‌شناسی علم است. معرفی نظریات رابرت کینگ مرتون و نقدهای وارده بر وی، استخوان‌بندی این فصل را تشکیل می‌دهند. مرتون اول و تأکید وی بر تبیین شکل‌گیری و ظهور علم در یک الگوی کارکردگرایانه بیرونی (تأکید بر کارکردهای نهاد اجتماعی علم برای نهادهای اجتماعی دیگر و برعکس)، مبحث آغازین این فصل است (ص ۷۵ - ۷۲). آرای مرتون دوم و تبیین نهاد اجتماعی علم در یک الگوی کارکردگرایانه درونگرا (تمرکز بر درون نهاد اجتماعی علم و توجه به کارکردهای «اجتماع علمی»، هنجارهای علم: جهان‌روایی^{۲۹}، اشتراک‌گرایی^{۳۰}، بی‌غرضی، شک سازمان‌یافته^{۳۱}، و نظام پاداش‌دهی در علم) بحث‌های بعدی این فصل را تشکیل می‌دهد (ص ۸۱ - ۷۵). فصل پنجم، با نقد سنت مرتونی جامعه‌شناسی علم به پایان می‌رسد. در این بخش، از فصل پنجم آرای مولکی^{۳۲}، میتروف^{۳۳} و توماس کوهن در خصوص هنجاری بودن علم و رد عینیت علم ارائه شده است (ص ۸۳ - ۸۱).

در فصل ششم، با عنوان «دیدگاه‌های در حال تغییر در باب معرفت علمی»، درباره چرخش‌های انجام شده در فلسفه علم و تا حدودی در جامعه‌شناسی علم بحث شده است. رد تلقی تجربه‌باورانه از علم و عینیت‌مبندی بر آن، ادعای تعیین اجتماعی هر دو جنبه اجتماعی و فنی علم (تعیین اجتماعی شکل و محتوای علم) و رد تمایزگذاری سنتی مابین جنبه اجتماعی و فنی علم، ادعای وابستگی مشاهدات به

نظریه (تقدم نظریه بر مشاهده) و رد دیدگاه سنتی مدعی «منبع و معیار صدق بودن مشاهدات» (رد تقدم مشاهده بر نظریه) و رد ابطال‌گرایی پوپری^{۳۴} (بی‌اعتباری کاربرد مشاهده برای ابطال نظریه به دلیل عدم استقلال آن از نظریه)، مهم‌ترین مباحث طرح شده در این فصل برای معرفی دیدگاه‌های در حال تغییر در باب معرفت علمی است (ص ۱۰۶ - ۹۵). در ادامه این فصل، نظرهای تامس کوهن در کتاب *ساختار/تغییرهای علمی*^{۳۵} معرفی می‌شود. وفاداری اجتماعات علمی به پارادایم‌ها و رد بی‌طرفی دانشمندان، تاریخمندی پارادایم‌ها، ماهیت هنجاری علم، رد تصور انباشتی از علم، وابستگی انقلابات علمی به عوامل اجتماعی (به جای وابستگی آن به تحول شناختی) و نهایتاً رد عقلانیت علم، از محور اصلی معرفی نظرهای توماس کوهن در این فصل است (ص ۱۱۳ - ۱۰۶).

فصل هفتم کتاب به نظریات جامعه‌شناسی علم جدیدی اختصاص دارد که تحت تأثیر چرخش‌های فلسفی متأخر به وجود آمده‌اند. در این فصل، درباره برنامه قوی به ویژه آرای مکتب ادینبورگ^{۳۶} (رویکرد منافع^{۳۷}) و برنامه ضعیف (چوبین و رستیو)^{۳۸} بحث و نسیب‌باوری آنها و نقدهای وارده بر هر یک از آنها به اختصار شرح داده شده است (ص ۱۲۱ - ۱۱۴). این فصل، پس از معرفی کلی برنامه قوی و ضعیف، به معرفی «مطالعات آزمایشگاهی» اختصاص دارد. اگر ویژگی برنامه قوی را تأثیرپذیری معرفت علمی از منافع و ارزش‌ها، و خصلت برنامه ضعیف را تأثیرپذیری آن از خطمشی‌های اجتماعی بدانیم، ویژگی «مطالعات آزمایشگاهی» تمرکز بر کنش متقابل بین دانشمندان و ادعای شکل‌یابی محتوای معرفت علمی در یک جریان میان‌ذهنی است. در واقع، «مطالعات آزمایشگاهی»، یافته‌های علمی چیزی جز توافق بین دانشمندان نیست و این یافته‌ها هیچ دلالتی بر واقعیات بیرونی ندارند (ص ۱۲۲). «مطالعات آزمایشگاهی» همانند برنامه قوی و ضعیف، مدعی «ساخت یافتن شکل و محتوای معرفت علمی در درون جامعه» است؛ لیکن همانند برنامه قوی و ضعیف نه علاقه‌مند به تحلیل‌های کلان بلکه به دنبال تحلیل‌های خرد است. در فصل هفتم کتاب، پس از طرح نظریات جامعه‌شناسی علم نسبت‌گرای جدید، کوشش شده است اقداماتی معرفی شود که می‌توان برای برون‌رفت از نسبی‌گرایی مذکور ارائه کرد (ص ۱۳۱ - ۱۲۶). ساختارگرایی^{۳۹} و نظریه انتقادی^{۴۰} دو رویکرد پیشنهادی مؤلفان کتاب (دیوید گللور و شیلاف استرابریچ) برای برون‌رفت از نسبی‌گرایی موجود در حوزه جامعه‌شناسی علم و معرفت است (ص ۱۳۱ - ۱۲۶). تأکید زبان‌شناسان ساختارگرا بر وجود ساختار یکسان زبانی با وجود تفاوت‌های میان‌زبان‌ها و دلالت این امر بر وجود ساختار یکسان در ذهن و تفکر انسانی، تأکید روان‌شناسان ساختارگرا بر وجود یک الگوی جهان‌شمول در پیشرفت ذهن و روان، ادعای مردم‌شناسان ساختارگرا بر وجود ساختار واحد جهانی برای پدیده‌های فرهنگی به ظاهر متفاوت، نقطه عزیمت نویسندگان کتاب برای خروج از نسبی‌گرایی موجود در مطالعات جامعه‌شناسی علم و معرفت است (ص ۱۲۹ - ۱۲۶). در خاتمه، مؤلفان کتاب، آرای یورگن هابرماس^{۴۱} و نظریه کنش ارتباطی^{۴۲} وی را طریقی برای خروج از بن‌بست نسبی‌گرایی معرفی کرده‌اند. بنابر نظریه کنش ارتباطی هابرماس، امکانیت حقیقت ماکول است به وفاق؛ وفاق که می‌تواند با غلبه بر منافع مغرضانه و با حرکت به سوی نفع متقابل به دست آید. با وحدت نظر، غلبه بر منافع متخاصم حاصل می‌شود و امکانیت حقیقت و همراه با آن انسانی‌تر شدن جوامع متحقق خواهد شد. در غیر این صورت، به دلیل «همبستگی درونی میان شناخت و منافع»، تضاد منافع همواره معرفت

متخاصم تولید خواهد کرد. توافقی بودن حقیقت و حاصل شدن آن به واسطه کنش ارتباطی، نکته جالب توجهی است که نویسندگان کتاب برای برون‌رفت از نسبی‌گرایی ارائه داده‌اند (ص ۱۳۱ - ۱۲۹).

آخرین فصل کتاب، با عنوان «رویکرد فلسفی و جامعه‌شناختی به معرفت: ماکس شلر»، به بررسی آرای ماکس شلر اختصاص دارد. این فصل، برخلاف فصل‌های میانی کتاب، درباره جامعه‌شناسی معرفت است و از مباحث جامعه‌شناسی علم فاصله دارد. در این فصل، در گام نخست، رویکرد فلسفی شلر از منظر جامعه‌شناختی تحلیل می‌شود و موضع شلر، واکنشی به نسبی‌گرایی فرهنگی نئوکانتی‌ها دانسته می‌شود. نئوکانتی‌هایی همچون دیلتای، مدعی بودند که نظام‌های معرفتی، قدرت تعمیم بر ورای فرهنگ‌ها و زمینه‌های فرهنگی را ندارند و هر نوع شناخت انسانی در زمینه فرهنگی خاصی رخ می‌دهد. شلر در واکنش به این دیدگاه، میان «اندیشه» و «زمینه‌های واقعی اندیشه» تمایز قائل می‌شود و تنها دومی را تحت تعین اجتماعی می‌داند. از نظر شلر، «زمینه‌های اجتماعی»، اندیشه را به وجود نمی‌آورند؛ بلکه اندیشه‌ها، حیات مجزایی دارند. زمینه‌های اجتماعی، فقط اندیشه را از حالت بالقوه به بالفعل درمی‌آورند. به همین دلیل، از نظر شلر، جامعه‌شناسی معرفت ابزار مناسبی برای بررسی و ارزیابی منشأ و ساختار منطقی نظام‌های نظری نیست؛ بلکه با آن، تنها می‌توان شیوه انتشار و علل ظهور و سقوط نظام‌های معرفتی را تبیین کرد (ص ۱۳۴ - ۱۳۳). در این فصل، برای شرح دقیق جامعه‌شناسی معرفت شلر، اصل دوتایی «سائق - روح» توضیح داده و بر خصلت «جهان‌مکانی» انسان تأکید می‌شود که باعث می‌شود انسان توان تبدیل کردن هر چیزی به موضوع معرفت را داشته باشد (ص ۱۳۵ - ۱۳۴). عدم وابستگی عینیت معرفت به بالفعل شدن آن، دسته‌بندی انواع معرفت به سه نوع معرفت ذات یا فرهنگ (فلسفه اولی)، معرفت کنترل و دستیابی (علم) و معرفت واقعیت متافیزیکی یا رستگاری (دین)، وجود سلسله مراتب عینی برای انواع سه‌گانه معرفت (نخست دین، سپس فلسفه اولی و نهایتاً علم)، انطباق این سلسله مراتب با سلسله مراتب ارزشی (ارزش تقدس، روح و وجود تصادفی)، مفهوم ترجیح ارزشی شلر (وجود یک احساس ارزشی عمده قبل از هر کنش ادراکی و تفکر)، تقدم ارزش بر معرفت و تعیین‌شدگی آن با ارزش، توجه به جنبه‌های وجودشناسانه (محتوای معرفت) و غایت‌شناسانه (صورت معرفت) در نظریه شلر، تأکید بر تعیین‌شوندگی محتوای معرفت به واسطه «عوامل آرمانی»، تأکید بر وجود یافتن محتوای معرفت تحت تأثیر «عوامل واقعی»، توجه به رابطه همبسته بین صورت‌های جامعه با صورت‌های معرفت (همبستگی خویشاوندی با دین، سیاست با فلسفه و اقتصاد با علم)، مهم‌ترین موضوعاتی است که برای معرفی جامعه‌شناسی معرفت شلر در این فصل طرح شده‌اند (ص ۱۵۱ - ۱۳۵). فصل هشتم کتاب، با نقد آرای شلر به پایان می‌رسد (ص ۱۵۶ - ۱۵۱).

نقد شکلی و محتوایی کتاب

پس از معرفی محتوایی فصل‌های کتاب جامعه‌شناسی معرفت و علم، اینک به نقد و بررسی شکلی و محتوایی این اثر می‌پردازیم. همان‌طوری که در آغاز این مقاله عنوان شد، از آنجا که کتاب، ترجمه فصل‌های مختلف حداقل دو کتاب انگلیسی است و یک بخش تألیفی به زبان فارسی دارد، ساختار تألیفی چندگانه‌ای دارد و این امر بر کلیت شکلی و محتوایی کتاب اثر نامطلوبی گذاشته است. برای مثال، در

بخش‌های مختلف کتاب، از روش‌های متفاوتی برای تفهیم مطالب به خوانندگان استفاده شده است. فصل‌های دوم تا هفتم - که ترجمه فصل‌هایی از کتاب *جامعه‌شناسی معرفت* تألیف دیوید گلوور و شیلاف استرابریج است - در سنت انگلوساکسونی نگاشته شده و در آنها حوزه مطالعاتی جامعه‌شناسی علم و معرفت با زبانی ساده معرفی و بر همین مبنا در این فصل‌ها از طرح بحث مقدماتی و ارائه مثال‌های ساده برای توضیح مطالب کمک گرفته شده است. در مقابل، دو فصل اول و هشتم (به ویژه فصل هشتم) به شکلی پیچیده و مغلق (به زبان فارسی یا انگلیسی) نوشته شده است. این تفاوت در بین فصل‌ها، عمدتاً ناشی از نحوه نگارش بخش‌های مختلف توسط مؤلفان متفاوت است. فصل‌های دوم تا هفتم با زبانی ساده به انگلیسی تألیف شده است و سپس مترجمان آنها را به فارسی برگردانده‌اند، در حالی که فصل اول با زبان نسبتاً فنی و به شیوه‌ای گزین گویه به فارسی تألیف شده است. وضعیت روانی و سلیس بودن فصل هشتم نیز کاملاً متفاوت از فصل‌های قبلی است. علت وضعیت متفاوت فصل هشتم، عمدتاً ناشی از سطح نگارش آن است که در سطحی عمیق و فنی و به شیوه‌ای کاملاً گزین گویه نگاشته شده است؛ چرا که این فصل کارکردی ویژه در کتاب انگلیسی دکتر محمد توکل (Sociology of Knowledge: Theoretical Problems) داشته و در ارتباط با فصل‌های قبلی آن کتاب بوده است. در یک جمع‌بندی، می‌توان به این نتیجه رسید که فصل‌های دوم تا هفتم روان‌تر و سلیس‌تر از فصل‌های اول و هشتم (به ویژه از فصل هشتم) است. در ادامه، خاطر نشان می‌شود که علاوه بر «پیچیدگی ساختار تألیفی» کتاب *جامعه‌شناسی معرفت و علم*، مترجمان فصل‌های دوم تا هفتم این کتاب نیز در ترجمه این فصل‌ها به گونه‌های متفاوت عمل کرده و روانی فصل‌ها را تحت تأثیر قرار داده‌اند. با توجه به این نکات، میزان روانی کتاب حاضر تحت تأثیر دو عامل است: نخست، «ساختار تألیفی» چندگانه کتاب؛ سپس، «نحوه ترجمه» فصل‌های مختلف آن.

در ارزیابی محتوایی کتاب *جامعه‌شناسی معرفت و علم*، باید به مقوله انسجام نظری مابین فصل‌های کتاب اشاره کرد. کتاب حاضر، به دلیل ساختار تألیفی آن، فاقد انسجام نظری است و بین فصل‌های مختلف آن انسجام نظری پایینی وجود دارد (به ویژه بین فصل هشتم و مابقی کتاب، و نیز بین فصل دوم و فصل‌های قبل و بعد از آن). علت پایین بودن میزان انسجام نظری بین فصل‌های کتاب را می‌توان در ساختار تألیفی آن دانست؛ چرا که این کتاب - همان‌طوری که عنوان شد - ترجمه‌ای گزینشی از فصل‌های دو کتاب انگلیسی است که بین آنها هیچ‌گونه ارتباط منطقی وجود ندارد و این امر، نظم منطقی و انسجام نظری بین فصل‌های کتاب را به شدت مخدوش کرده است. برای مثال، بین فصل هفتم و هشتم کتاب هیچ ربطی وجود ندارد؛ و این در حالی است که به دلیل ماهیت مباحث فصل هشتم، مناسب‌تر بود این فصل پس از فصل چهارم و در ادامه مباحث نظری موجود در حوزه جامعه‌شناسی معرفت ارائه می‌شد. همچنین، جایگاه فصل دوم در بین فصل‌های ماقبل و مابعد و در بین کلی فصل‌های کتاب مشخص نیست. در فصل دوم، درباره تعیین اجتماعی دانش پزشکی، تعیین اجتماعی ایده جادوگری زنان در قرون وسطی و تعیین اجتماعی مفهوم زمان در آفریقا بحث شده و این در حالی است که فصل اول، در مورد «تاریخچه جامعه‌شناسی معرفت و علم» و فصل سوم در مورد «رویکردهای نظری کلاسیک در حوزه جامعه‌شناسی معرفت» است. در واقع، چندگانگی ساختار تألیفی کتاب، از موانع عمده انسجام‌یافتگی

فصل‌های آن و مانع اصلی تمرکز کتاب بر روی یکی از حوزه‌های جامعه‌شناسی معرفت و علم است. در خاتمه باید خاطر نشان کرد که با وجود پایین بودن میزان انسجام مابین فصل‌ها، نظم منطقی و انسجام مطالب در درون هر یک از فصل‌ها در حد قابل قبولی است.

در ارزیابی محتوایی هر یک، میزان کاربرد اصطلاحات تخصصی اهمیت خاصی دارد. چنانچه این ارزیابی با توجه به فصل‌های مختلف کتاب صورت گیرد، تفاوت‌هایی را مابین فصل‌ها می‌توان مشاهده کرد. به دلیل عمق مطالب در فصل‌های هشتم، سوم، ششم و هفتم، اصطلاحات تخصصی این فصل‌ها در حوزه جامعه‌شناسی علم و معرفت (به ویژه در حوزه جامعه‌شناسی معرفت)، بیشتر و عمیق‌تر است. این امر، در فصل هشتم بیشتر ملاحظه می‌شود (برای مثال، مباحثی چون اصل دوتایی «سائق - روح» در ص ۱۳۴، وجودشناسی و غایت‌شناسی در کل فصل هشت به ویژه در صفحات ۱۳۹ به بعد و دیگر اصطلاحات تخصصی). با وجود آنکه میزان استفاده از اصطلاحات تخصصی در فصل هشتم بیشتر از فصل‌های دیگر است، به دلیل بی‌ارتباطی نسبی فصل هشت با فصل‌های قبلی، کیفیت این کاربرد بالا نیست و خواننده فصل هشتم گاه متوجه منظور نویسنده نمی‌شود (برای مثال، در فصل هشت، ص ۱۳۹، نویسنده ناگهان بحث جایگاه ماکس شلر در دو اردوگاه وجودشناسی و غایت‌شناسی را مطرح می‌کند؛ در حالی که خواننده کتاب در فصل‌های قبل با این اردوگاه‌های فلسفی نظری هیچ آشنایی پیدا نکرده است)^{۳۳}. بنابراین، با وجود استفاده از اصطلاحات تخصصی در فصل هشت، خواننده (حتی خواننده متخصص) ناگهان درگیر بحثی می‌شود که در قسمتهای قبلی کتاب اشاره‌ای به آن نشده است. وضعیت در فصل‌های دیگر، مناسب‌تر است و خواننده میانه‌حال (از لحاظ علمی)، مشکلی در دریافت معانی و فهم مطالب، با توجه به میزان کاربرد اصطلاحات تخصصی، ندارد.

عنوان کتاب حاضر جامعه‌شناسی معرفت و علم، امکان طرح مباحث در سطح نظری (نظریه‌ها) و نیز در سطح مقدماتی را فراهم می‌سازد. در فصل‌های اول و دوم کتاب، مباحث جامعه‌شناسی معرفت (و علم) در سطح مقدماتی ارائه می‌شود؛ در حالی که در فصل‌های سوم تا هشتم اساساً مباحث نظری و نظریه-پردازی در دو حوزه مورد بحث بررسی شده است. با این استدلال، محتوای کتاب با عنوان آن انطباق زیادی دارد. فهرست مطالب کتاب نیز با محتوای فصل‌ها در انطباق کامل است (به جز فصل چهارم که بهتر بود به جای عنوان «تجدد و زندگی روزمره»، عنوان «رویکرد ساخت اجتماعی واقعیت در جامعه-شناسی معرفت» را می‌داشت). در ضمن، به نظر می‌رسد مترجمان در نامگذاری فصل‌ها دخالتی نداشته و همان عناوین فصل‌های کتاب‌های انگلیسی را برای ترجمه برگزیده‌اند. چنانچه میزان انطباق عناوین فصل‌ها با محتوایشان بارویکردی انتقادی‌تر ارزیابی شود، محتوای فصل پنجم کتاب با عنوان آن انطباق زیادی ندارد؛ چرا که در این فصل - تحت عنوان «جامعه‌شناسی علم» تنها درباره رویکرد مرتون و منتقدان آن بحث شده است؛ در حالی که در حوزه جامعه‌شناسی علم، علاوه بر مارکس و مانهایم، نظریه-پردازان مارکسیست نظریان قابل توجه و برجسته‌ای دارند. به عبارتی، کتاب حاضر فاقد نظریات نظریه-پردازان مارکسیست بوده و در آن فقط به تعدادی از نظریه‌پردازان مذکور (مانند بوریس هسن) اشاره‌ای محدود شده است. همچنین، به جای عنوان «جامعه‌شناسی علم»، بهتر بود عنوان «دیدگاه‌های نظری در باب جامعه‌شناسی علم» برای فصل پنجم کتاب انتخاب می‌شد.

درباره «میزان روزآمدی نظری کتاب»، می‌توان چنین ادعا کرد که کتاب حاضر به لحاظ نظری چندان روزآمد و جدید نیست. این در حالی است که حوزه جامعه‌شناسی معرفت و به ویژه جامعه‌شناسی علم در دو دهه اخیر دچار تحولات نظری عمیقی شده و در کتاب حاضر این تحولات در سطحی بسیار محدود توضیح داده شده است.

با وجود معضلات فوق، کتاب حاضر در التقاط دو حوزه جامعه‌شناسی معرفت و جامعه‌شناسی علم کاملاً «نوآورانه» نوشته شده است. در واقع، در این کتاب تلاش شده است ربطی منطقی بین دو حوزه جامعه‌شناسی معرفت و علم ایجاد شود؛ لیکن در این امر چندان موفق نبوده؛ چرا که همانند کتب کلاسیک جامعه‌شناسی معرفت و جامعه‌شناسی علم، هر یک از فصل‌ها به شکل اختصاصی به یکی از دو حوزه مورد بحث اختصاص داده شده و التقاط مورد بحث تنها در فصل‌های شش و هفت تا حدی صورت گرفته است. با همه این توصیفات، موضع التقاطی کتاب ارزشمند است و با توجه به تحولات اخیر در حوزه جامعه‌شناسی علم اهمیت قابل توجهی دارد؛ چرا که بر مبنای تحولات اخیر، جامعه‌شناسی علم ارتباط بسیار زیادی با مباحث جامعه‌شناسی معرفت پیدا کرده و فاصله مابین آنها به حداقل ممکن رسیده است.

در ارزیابی کیفیت ترجمه کتاب، از نظر روانی و رعایت امانت، باید خاطر نشان ساخت که کیفیت ترجمه، به دلیل حضور مترجمان مختلف، در فصل‌های هفتگانه تا حدی متفاوت است. ترجمه فصل‌های دوم، سوم، پنجم و ششم، روان‌تر از دیگر فصل‌ها، به ویژه فصل هشت است. مترجمان تقریباً در تمامی فصل‌ها، وفاداری به متن و سلیسی و روانی متن را در کنار یکدیگر رعایت کرده‌اند. مترجمان با تعهد و وفاداری به متن، در بسیاری از موارد، واژه‌های تازه‌تر ترجمه شده را در پایین صفحات رفرنس داده‌اند. با توجه به این نکات، می‌توان کلیه فصل‌های ترجمه شده را از لحاظ رعایت امانت و وفاداری، در سطح بالایی ارزیابی کرد.

در کنار ارزیابی کیفیت ترجمه کتاب، از نظر روانی و رعایت امانت، باید به امر «معادل‌یابی» نیز اشاره کرد. بررسی فصل‌های مختلف کتاب از این نظر دلالت بر آن دارد که مترجمان برای معادل‌یابی مناسب تلاش بسیار کرده‌اند. در خصوص مقوله «معادل‌یابی»، همچنین خاطر نشان می‌شود که مترجمان همواره تلاش کرده‌اند معادل‌های رایج در حوزه علوم اجتماعی را بکار گیرند و از نوآوری - که می‌تواند به مشکلاتی در فهم مطالب منتهی شود - بپرهیزند (برای مثال: ص ۳۱، زیرنویس ۱ و ۳؛ ص ۷۸، زیرنویس ۱؛ ص ۷۲، زیرنویس ۱). مترجمان در مواردی که با واژه‌های لاتین خاص برخورد کرده‌اند، معادل‌های انگلیسی آن را در زیر صفحه رفرنس داده‌اند (برای مثال: ص ۷۷، زیرنویس ۱؛ ص ۳۸، زیرنویس ۱؛ ص ۴۷، زیرنویس ۳؛ ص ۳۰، زیرنویس ۲ و ۳؛ لیکن در مواجهه با واژه‌های تخصصی خاص، کمتر از روش «توضیح به صورت نگارش پاورقی و پی‌نوشت» استفاده کرده‌اند. مترجم فصل هشت، هر چند سعی کرده است از روش فوق بیشتر استفاده کند، به دلیل سطح بالا و عمیق متن، در این امر موفق نبوده و در برخی موارد حتی با نگارش پاورقی، باعث دشوارتر شدن فهم مطلب شده است (نگاه کنید به ص ۱۳۷، پاورقی ۴؛ ص ۱۳۶، پاورقی ۵؛ ص ۱۳۹، پاورقی ۳؛ ص ۱۴۴، پاورقی ۵). با توجه به این مطالب، کیفیت معادل‌سازی اصطلاحات تخصصی در این کتاب (با توجه به ترجمه بودن آن) در سطح قابل قبولی است.

در ارزیابی میزان دقت در ارجاعات و استنادات، می‌توان این مقوله را در درون فصل‌ها در حد بالایی ارزیابی کرد. به عبارت دیگر، مأخذدهی و ارجاع در درون هر فصل، به خوبی صورت گرفته است. با وجود این، منبع انگلیسی فصل‌های ترجمه شده مشخص نیست و معلوم نیست که برای مثال فصل سوم کتاب، کدام یک از فصل‌های کتاب انگلیسی بوده است. در حقیقت، در هیچ جای کتاب، به عنوان دقیق، سال انتشار و مؤسسه انتشاراتی کتاب انگلیسی جامعه‌شناسی معرفت دیوید گلوور و شیلاف استرابریج اشاره نشده و تنها به طور کلی ذکر شده که بخش عمده کتاب حاضر ترجمه‌ای از شش فصل کتاب جامعه‌شناسی معرفت اثر گلوور و استرابریج است (ص ۲). این در حالی است که عرف ترجمه ایجاب می‌کند عنوان دقیق منبع ترجمه ذکر و منابع و مأخذ ترجمه هر یک از فصل‌ها دقیقاً مشخص شود. علاوه بر این مشکل، کتاب فاقد پی‌نوشت در آخر هر فصل است. همچنین، برخی از فصل‌ها خلاصه دارند و برخی ندارند و از این نظر کتاب یکدست نیست. در ضمن، کتاب فاقد خلاصه کلی است. در خاتمه، برای استفاده مفیدتر از این کتاب، پیشنهادهایی برای اصلاح و تغییر «شکلی و محتوایی» برخی از بخش‌های کتاب ارائه می‌شود.

پیشنهادها درباره ابعاد محتوایی کتاب

- فصل هشتم به دلیل ارتباط با نظریات موجود در حوزه جامعه‌شناسی معرفت بهتر است بعد از فصل سوم و یا فصل چهارم بیاید.

- ساختار فصل هشتم و مباحث آن کاملاً در ارتباط با کتاب انگلیسی دکتر محمد توکل است؛ لذا پیش از آغاز ترجمه این فصل لازم است مترجم درباره ارتباط فصل هشتم با مباحث فصل‌های قبلی کتاب انگلیسی خود مطالبی را برای خوانندگان توضیح دهد؛ مباحثی همچون امکان دسته‌بندی نظریات جامعه‌شناسی معرفت در درون دو رویکرد وجودشناختی و غایت‌شناختی و جایگاه نظریات مختلف موجود در حوزه جامعه‌شناسی معرفت و از جمله نظریات شلر در بین این دو رویکرد. در این حالت، امکان برداشت و فهم فصل هشتم برای خواننده کتاب بیشتر خواهد بود.

- در فصل‌های اول، هشتم، ششم و هفتم، ضرورت استفاده از پانویشت و پی‌نوشت، برای توضیح مباحث گزین گونه احساس می‌شود.

- در مقایسه با ترجمه‌های فصل‌های دوم تا هفتم، زبان ترجمه‌ای فصل هشتم کاملاً متفاوت بوده و برای خواننده‌ای که فصل‌های قبل را با ترجمه‌ای یکدست مطالعه کرده است، نامأنوس به نظر می‌رسد. با توجه به این نکته و برای هماهنگی بیشتر با فصل‌های قبلی، بهتر است فصل هشتم مجدداً ویرایش و هماهنگ با ترجمه فصل‌های قبلی اصلاح شود.

پیشنهادها درباره ابعاد شکلی کتاب

- کتاب نیازمند فهرست موضوعی و فهرست اعلام در آخر کتاب است.

- منابع انگلیسی فصل‌های ترجمه شده باید دقیقاً مشخص شود.

– به منظور یکدستی بیشتر در سبک ترجمه، در فصل هشتم (و فصل اول)، به جای کلمات انگلیسی در داخل متن فارسی، معادل فارسی آنها آورده و در زیرنویس معادل انگلیسی (یا لاتین) آنها ارائه شود (برای مثال، نگاه کنید به ص ۴۲، سطر ۵).

در نهایت باید خاطر نشان کرد که کتاب جامعه‌شناسی معرفت و علم، کتابی مقدماتی برای آشناسازی علاقه‌مندان به مباحث نظری موجود در دو حوزه جامعه‌شناسی علم و معرفت است؛ و باید در همین سطح ارزیابی شود. نگارش چنین کتابی با توجه به تنوع موضوعات مورد مطالعه در این دو حوزه (جامعه‌شناسی معرفت و علم) آسان نیست و قاعدتاً خالی از اشکال نیز نخواهد بود. با توجه به کمبود منابع فارسی در حوزه جامعه‌شناسی علم و معرفت، و مسائل و مشکلات تدوین کتابی در این دو حوزه مطالعاتی، کتاب حاضر کتابی مفید ارزیابی می‌شود و برای تدریس در دو حوزه مطالعاتی، کتاب حاضر کتابی مفید ارزیابی می‌شود و برای تدریس در دو حوزه جامعه‌شناسی معرفت و علم (که به عنوان دو درس ۲ واحدی در دوره فوق لیسانس ارائه می‌شود) مناسب است. علت تناسب کتاب حاضر با درس مذکور این است که فصل‌های اول، دوم، سوم، چهارم و هشتم کتاب دقیقاً در حوزه جامعه‌شناسی معرفت است. همچنین، فصل‌های پنجم، ششم و هفتم کتاب در حوزه جامعه‌شناسی علم قرار دارد؛ لذا این کتاب می‌تواند منبع درسی مناسبی برای دو درس پیشگفته باشد و تدریس آن می‌تواند دانشجویان این دو درس را با مباحث نظری موجود در دو حوزه جامعه‌شناسی معرفت و علم در سطحی مقدماتی آشنا سازد. اما این کتاب با وجود مفید بودن برای تدریس در مقطع کارشناسی ارشد، به تنهایی برای تدریس هر یک از درس جامعه‌شناسی معرفت و علم کامل نیست و در کنار آن لازم است از کتاب‌های دیگر استفاده شود.

پی‌نوشت‌ها:

۱. استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان.
۲. جامعه‌شناسی معرفت و علم؛ دیوید گلوور، شیلاف استرابریج و محمد توکل، ترجمه شاپور بهیان، حامد حاجی حیدری، جمال محمدری، محمدرضا مهدی‌زاده و حسن ملک، چ ۱، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۳.

3. Scheler, M.F
4. Glover, David and Strawbridge, Sheelagh; 1985; *Sociology of Knowledge*, England: Causeway Press, Ltd.
5. M. Tavakol; 1987; *Sociology of Knowledge: Theoretical Problems*; India: Sterling Publisher, Private, limited.
6. Marxian Tradition.
7. Durkheimian Tradition
8. Weberian Tradition.
9. Schelerian Tradition.
10. Vico, G.
11. Rousseau, J.J.
12. Montesquieu, C. L.
13. Kant, E.
14. Dilthey, W.
15. Hegel, G. W. F.
16. Conte, A.
17. R. K. Merton.

18. Hessen, B.
19. Kuhn, T.S.
20. Sorokin, Pitirim.
21. E.P. Thompson.
22. The Dominant Ideology Thesis.
23. Abercrombie, Hill & Turner.
24. Marcel Mauss.
25. Primitive Classification.
26. Collective Representations.
27. The Social Construction of Reality.
28. Berger, P & Luckmann, T.
29. Universalism.
30. Communism.
31. Organised Skepticism.
32. M.J. Mulkey.
33. Mitroff.
34. Popperian Falsificationism.
35. The Structure of Scientific Revolutions.
36. Edinbourg.
37. Interest Approach.
38. Chubin & Restive.
39. Structuralism.
40. Critical theory.
41. Habermas, Hurgun.
42. Theory of Communicative Action.

۴۳. همان طوری که قبلاً عنوان شد، فصل هشتم کتاب حاضر (جامعه‌شناسی معرفت و علم) پیشتر فصل سوم کتاب انگلیسی دکتر محمد توکل (Sociology of Knowledge: Theoretical Problems) بوده است. کتاب انگلیسی مذکور با بررسی دو اردوگاه وجودشناسی و غایت‌شناسی آغاز می‌شود و بر مبنای مقولات «وجودشناسی و غایت‌شناسی» آرای مارکس، مانهایم، دورکایم، شلر و بسیاری از جامعه‌شناسان دیگر، به لحاظ جایگاهشان در بین این دو اردوگاه بررسی می‌شود. با توجه به عنایت به این نکته، گنجانیدن فصل سوم این کتاب انگلیسی به عنوان فصل هشتم کتاب جامعه‌شناسی معرفت و علم، اقدامی غیرمنطقی بوده؛ چرا که آن فصل در کتاب انگلیسی، کارکرد و ارتباط منطقی با فصل‌های ماقبل و مابعد داشته است که این امر در کتاب جامعه‌شناسی معرفت و علم ملاحظه نمی‌شود.

